

## نیشابور در دوره سلجوقیان

حسین حسن‌نژاد\*

### اشاره

نیشابور شهری است با تمدن چند هزار ساله که غنای تمدن و فرهنگ آن مایه مباحثات و غرور هر ایرانی است. مطالعه تاریخ ایران بدون در نظر گرفتن نقش نیشابور و نیشابوریان در فرهنگ و تمدن ایرانی - بخصوص در سده های سوم تا هفتم هجری - ناقص خواهد بود.

دوره‌ی فرمانروایی سلجوقیان در ایران نیز که از ادوار مهم تمدنی ایران است، یا بر تخت نشستن طغرل سلجوقی در ۴۹۲ قمری در نیشابور آغاز می شود و این مهم نقطه اوج فرمانروایی سلجوقیان محسوب می شود. شکست سنجر از غزها و به دنبال آن اشغال نیشابور توسط آنها به سال ۵۴۸ قمری را می توان نقطه پایانی بر تاریخ سلاجقه بزرگ قلمداد کرد.

در این نوشته سعی شده است که به نقش و اهمیت نیشابور و نیشابوریان در دوره‌ی سلجوقیان پرداخته شود.

«اگر بتوان زمین را به آسمان تشبیه کرد؛ آنوقت شهرها نظیر ستارگان خواهند بود و نیشابور<sup>۱</sup> از میان آن ستارگان ستاره زهره به شمار خواهد رفت و اگر بتوان آن را به بشر تشبیه نمود باید گفت که به حسب عزت و نفاست عین انسان است.»<sup>۲</sup>

---

\* دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ - دانشگاه تهران

۱- Nishabur- Naisabour

۲ - جوینی، عطا ملک: *تحریری نوین از جهانگشای جوینی*، تحریر منصور ثروت، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۰۳.

### موقعیت جغرافیایی نیشابور قدیم

نیشابور عرف تمام جغرافیا نویسان و مورخان قدیم ناحیه ای بوده است که در جنوب از حدود شهر کاشمر امروزی شروع می شده و تا دامنه کوه های هزار مسجد در شمال و در حدود جنوب خبوشان (قوچان کنونی) گسترش داشته است. و از شرق در حدود تون (فردوس کنونی) و گناباد و طبس<sup>۱</sup> تا مرز گرگان در غرب را فرا گرفته است<sup>۲</sup>.

### نامهای نیشابور

نیشابور از کلمه فارسی قدیم «نیو شاه پور» که به معنی «چیز یا کار خوب یا جای خوب شاه» بوده است<sup>۳</sup>. نام نیشابور در کتابهای مختلف تاریخی به صورتهای گوناگون ثبت شده است که تعدادی از آنها به این صورت است: نیکه فور، نیسه فور، نيسافور، نیشابور، نسیای، نيسایا، نيساور، نيسابور، نشاپور، نساپور، ابه شهر و ابر شهر<sup>۴</sup>، در کتب عربی نام این شهر به صورت «سمن جور» که همان سمن گور است ثبت شده است<sup>۵</sup> «مقدسی و برخی مورخان دیگر آن را ایرانشهر نیز ثبت کرده اند، ولی گویا این نام فقط عنوان دولتی و یا عنوان

۱- در سفرنامه ناصر خسرو آمده است: «چون از آنجا (طبس) به سوی شمال نیشابور به چهل فرسنگ باشد» ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین: *سفرنامه*، به کوشش دکتر نادر وزین پور، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳، چاپ دهم، ص ۱۲۰.

۲- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله: *تاریخ نیشابور*، ترجمه خلیفه نیشابوری، تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، نشر آگه، ص ۱۳-۱۴.

۳- لسترنج، ک: *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۴۰۹.

۴- گرایلی، فریدون: *نیشابور شهر فیروزه*، خاوران، بی جا، ۱۳۷۳، ص ۶-۷-۵.

۵- مولوی، عبدالحمید: *آثار باستانی خراسان*، ج ۱، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۱۰۹.

رسمی و افتخاری آن شهر بوده است.<sup>۱</sup> در قرن هشتم هجری نیز نیشابور را «دمشق کوچک» می نامیده اند.<sup>۲</sup>

### بنیان گذاری و بنیان گذاران نیشابور

تاریخ دقیق بنیاد نیشابور بر ما پوشیده است. اما به استناد کشفیات اخیر باستان شناسی می توان اظهار داشت که نیشابور در هزاره سوم پیش از میلاد از وجهه فرهنگی، هنری و تجاری قابل توجهی برخوردار بوده است.<sup>۳</sup> بر اساس روایات اساطیری، اولین کسی که نیشابور را بنا کرده است «انوش بن شیث بن آدم(ع)» بوده است.<sup>۴</sup> بر اساس روایت دیگر «تهمورث دیوبند سومین پادشاه افسانه‌ای پیشوایان سنگ بنای نیشابور را نهاده است.<sup>۵</sup> اما هنوز تهمورث دیوبند ساخت شهر نیشابور را به اتمام نرسانده که شهر طعمه ویرانی شد. سپس شاه‌پور اول آن را «بر مثال رقعہ شطرنج [هشت در هشت قطعه] بساخت.<sup>۶</sup> بسیاری از منابع هم به طور مستقل شاه‌پور اول را بانی نیشابور می دانند.<sup>۷</sup> اما نمی توان هیچ یک از کسانی را که از آنها به عنوان به عنوان بانی نیشابور نام برده شده است را سازنده واقعی این شهر دانست چرا که کسانی که فرزند حضرت آدم (ع) و تهمورث دیوبند

۱ - لسترنج، ک: همان، ص ۴۰۹.

۲ - ابن بطوطه: سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمد علی موحد، آگاه، تهران، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۴۷۱.

۳ - لباف‌خانیک، رجبل: راهنمای میراث فرهنگی خراسان (۲) شهرستان نیشابور، مدیریت میراث فرهنگی خراسان، مشهد، ۱۳۷۶، ص ۱.

۴ - لاکهارت: نیشابور، ترجمه عباس سعیدی، مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره ۴، سال سوم، ۱۳۶۴، ص ۳۳۸.

۵ - حاکم نیشابوری، ابوعبدالله: همان، ص ۱۹۶.

۶ - مستوفی، حمدالله: تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۰۵.

۷ - ابرو، حافظ: جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو، به تصحیح غلامرضا ورهرام، اطلاعات تهران، ۱۳۷۰، ص ۳۳.

را بانی نیشابور معرفی کرده‌اند، به نوعی خواسته‌اند که قدمت دیرینگی این شهر را نشان دهند و شاهپور نیز از جمله کسانی است که دست به بازسازی این شهر کهن زده بود. زیرا که وجود نیشابور از هزاره سوم پیش از میلاد تقریباً ثابت شده است. علاوه بر این، نیشابور در طول زمان بارها و بارها ویران و بازسازی شده است به این ترتیب باید اذعان کرد که تاکنون نام بانی و سازنده اولیه شهر نیشابور بر ما مستور مانده است.<sup>۱</sup>

### اهمیت نیشابور تا پایان سلجوقیان

منابع مختلفی که به قبل از حمله مغول پرداخته‌اند همه خواسته یا ناخواسته به اهمیت نیشابور از جنبه های مختلف سیاسی، مذهبی، اقتصادی، اجتماعی جمعیتی و غیره اشاره کرده‌اند.<sup>۲</sup>

مقدسی در توصیف نیشابور می‌گوید: [نیشابور] شهری مهم و مرکزی آبرومند است که همپایه‌ای در اسلام برای خواصی که در آن گرد آمده‌اند [سراخ] ندارم... آری اینجا خزانه مشرقین و تجارتخانه خاور نو باختر است... مردم برای دانش و بازرگانی به آنجا می‌آیند... محله هایش از شهرکها بزرگتر و شهرستانش از استان گسترده تر است. پس ماندش را در جهان اسلام نشان بده!» هنگامی که مقدسی در شیراز است از مقدسی درباره‌ی نیشابور سؤال می‌کنند او در جواب می‌گوید: «چهل و چهار محله دارد که برخی از آنها مانند نیمی از شیراز است. همانند حیره، جور، منیشک. این شهر از فسطاط پهناورتر، از بغداد پر جمعیت تر، از بصره کاملتر، از قیروان مهمتر، از اردبیل پاکیزه تر و از همان آبادتر [است].»

۱ - ابوالفداء *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمدآیتی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۵۲۱.

۲ - به منابع در همین صفحه و صفحه دیگر به اختصار اشاره خواهد شد.

قزوینی در آثار البلاد و اخبار العباد به اهمیت نیشابور اشاره دارد و می‌گوید: «نیشابور دروازه‌ی ثانی است در میان شرق و غرب، قوافل تجاری، مسافرین و سیاحان که به سوی خاور و باختر در سفر هستند از نیشابور می‌گذرند. مهم‌ترین شاهراه است. علما و عارفان نیشابوری بسیارند[و] در ممالک اسلامی شهرت و آوازه دارند<sup>۱</sup>»، نویسنده‌ی نامعلوم حدود العالم من المشرق الی المغرب بعد از این که نیشابور را بزرگترین شهر خراسان می‌خواند و وسعت آن را یک فرسنگ در یک فرسنگ می‌نویسد. درباره‌ی نیشابور می‌نویسد: «و [آنجا] بسیار مردم است و جای بازرگانان است و مستقر سپهسالاران است و...»<sup>۲</sup>

مطالبی از این دست، در منابع دوره‌ی مورد نظر و منابع نزدیک به این دوره، که هر یک به نحوی، به جنبه‌هایی از اهمیت نیشابور اشاره کرده‌اند، به فراوانی دیده می‌شود.<sup>۳</sup>

### ناصر خسرو و نیشابور

ناصر خسرو اسماعیلی مذهب در کتاب سفرنامه خود می‌کوشد که قاهره را از نیشابور مهم‌تر و پر اهمیت‌تر جلوه دهد وی در مسیر سفر خود هنگامی که به نیشابور می‌رسد با یک اشاره کوتاه از کنار این شهر مهم می‌گذرد در مقابل هنگامی که به قاهره می‌رسد به طرز عجیبی به توصیف این شهر می‌پردازد و بخش مهمی رابه قاهره اختصاص می‌دهد. ناصر خسرو در باره جمعیت قاهره در مقابل جمعیت نیشابور می‌گوید: «در این وقت [۴۳۹ قمری] لا محاله چندان خلق در مصر [منظور قاهره است] بود که آنچه در نیشابور بود

۱ - القزوینی، زکریا بن محمد بن محمود: *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، مؤسسه علمی اندیشه جوان، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۳۴.

۲ - *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، به کوشش دکتر منوچهر ستوده کلیخته طهوری، ۱۳۶۲، ص ۸۹.

۳ - به عنوان مثال: ابرو، حافظ: *جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو*، تهران، ص ۳۳؛ ابوالفداء: *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۵۲۱.

خمس ایشان به جهد بود<sup>۱</sup>. ناصر خسرو به نوعی می خواهد جمعیت اسماعیلی مذهبیان و همکیشان خویش را در مقابل نیشابور سنی مذهب زیاد جلوه دهد. با این حال نمی تواند اهمیت نیشابور را حداقل از جنبه های اقتصادی پوشیده نگه دارد. با این که در دوره سلجوقی، هنگامی که ناصر خسرو در سفر است مکه در دست دولت فاطمیان مصر است. و دست سلجوقیان و عباسیان از مدینه کوتاه است. ولی ناصر خسرو اشاره می کند که تجارت در مکه با سکه نیشابوری انجام می شود<sup>۲</sup>. و هنگامی که به ناحیه خلیج می رسد نیز می گوید: «معامله ایشان به زر نیشابوی بود<sup>۳</sup>» و این مطالب به تنهایی نشان دهنده گستردگی و نفوذ اقتصادی نیشابور در اوایل دوره سلجوقی می باشد<sup>۴</sup>.

#### مصایب نیشابور تا پایان دوره سلجوقیان

نیشابور با دیرینگی بیش از پنج هزار سال، بارها و بارها حوادث ناگواری را تجربه کرده است. زلزله بارها پیکر این شهر را لرزانده است و آثار حیات را از این شهر برچیده است هجوم بیگانگان نیز بلایی است که نیشابور بارها با آن دست به گریبان شده است و قحطی نیز بلایی است که اکثر شهرهای قدیم آن را تجربه کرده اند. در اینجا به چند نمونه از مصایبی که در بعد از اسلام بر سر نیشابور و نیشابوریان آمده است اشاره می کنیم؛ نیشابور بیش از هر شهر دیگری در جهان ویران و بازسازی شده است<sup>۵</sup>. در سال ۲۳۲ قمری زلزله‌ی در قومس و نیشابور و توابع آن روی داد<sup>۶</sup>، در سال ۴۰۱ قمری در بلاد

۱- ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین همان، ص ۶۶

۲- ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین: همان، ص ۷۱.

۳- ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین: همان، ص ۱۰۳.

۴- ناصر خسرو با آنکه دلخوشی از نیشابوریان سنی مذهب ندارد در کتاب خود بارها به مناسبت‌های مختلف از نیشابور در کتاب خود یاد می کند: صص ۴؛ ۶۴؛ ۶۶؛ ۷۱؛ ۱۰۳؛ ۱۲۰.

۵- کرزن، جرج ن: *ایران و قضیه ایران*، ج ۱، ترجمه غ وحید ملزندی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۶۲.

۶- یعقوبی، ابن واضح: *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۵۲۱.

خراسان عموماً و نیشابور خصوصاً قحطی شدیدی اتفاق افتاد.<sup>۱</sup> افراد زیادی در این قحطی در نیشابور کشته شدند و کار به جایی رسید که کسی به غسل و تدفین و تکفین مردگان نمی رسید. مرد و زن و پیرو و جوان از گرسنگی فریاد نان نان می زدند. گرسنگان استخوانها از مزابل بر می گرفتند و از آنها غذا تهیه می کردند و شدت قحطی به حدی رسیده بود که مادر بچه خود را می خورد و برادر از گوشت برادر تغذیه می کرد و شوهر زن خود را می کشت و گوشتش را می جوشانید و اعضای آن را می خورد. مردم را از خیابانها می ربودند و می کشتند و می خوردند. حیواناتی نظیر سگ گربه نایاب شده بود و کسی جرأت نمی کرد در محله های اطراف شهر تردد کند مگر با اسلحه و با استظهار جمعی.<sup>۲</sup>

حاکم نیشابوری آورده است که: «در حواشی تاریخ یمنی که چهارصد و کسری از هجرت نوشته شده [است] آورده که از ابتدا بناء نیشابور تا این غایت هیژده [۱۸] بار به زلزله خراب شده»<sup>۳</sup> در سال ۳۳۱ قمری که بیهقی به نیشابور می آید شاهد یک قحطی شدید در نیشابور است.<sup>۴</sup> در سال ۴۸۵ قمری در خراسان زلزله ای روی می دهد که این زلزله در کوهستانهای خراسان اتفاق می افتد.<sup>۵</sup> سال ۵۴۸ قمری هم واقعه غزها و حمله به نیشابور صورت گرفت که به آن خواهیم پرداخت. در سال ۵۵۵ قمری بر اثر زلزله شهر قدیم نیشابور خرابی کمی یافت.<sup>۶</sup>

- 
- ۱- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر: ترجمه تاریخ یمنی، به اهتمام دکتر جعفر شمار، بنیاد ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۷، ص ۳۱۴.
  - ۲- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر: همان، ص ۳۱۵.
  - ۳- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، تاریخ نیشابوری، ص ۲۲۱.
  - ۴- بیهقی، ابوالفضل: تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۵۰، صص ۸-۱۰.
  - ۵- ابن الاثیر، عزیزالدین علی کامل: تاریخ بزرگ ایران و اسلام ج ۱۷، کتب ایران، تهران، بی تا، ص ۲۵.
  - ۶- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر: همان، ص ۳۱۵.

### ورود سلجوقیان به خراسان و نیشابور

در تاریخ بناکتی، آمده است که سلجوقیان در دوره مسعود غزنوی از جیحون گذشتند و به خراسان وارد شدند<sup>۱</sup>. ولی همان طور که گفتیم سلجوقیان در زمان سلطان محمود غزنوی از جیحون گذشتند<sup>۲</sup> و از نواحی ماوراء النهر بر حدود نسا و باورد و نیز نیشابور و اطراف خراسان ساکن شدند<sup>۳</sup>. و برای دامپایشان چرا خور تعیین گردید<sup>۴</sup>. هر چند که سلطان محمود بعد از این که اجازه‌ی ورود و ساکن شدن سلجوقیان را به خراسان صادر کرد به خاطر جمعیت زیاد آنها و ترس از خطرانی که برای آینده‌ی حکومت داشتند، از کرده‌ی خویش پشیمان شد<sup>۵</sup>. ولی دیگر چاره‌ای نداشت. به همین خاطر برای جلوگیری از اعمال نفوذ و قدرت نمایی سلجوقیان در خراسان، اسرائیل پسر سلجوقیان را به عنوان گروگان زندانی کرد.

اسرائیل از سوی محمود غزنوی مورد ظلم واقع شد<sup>۶</sup> و سلجوقیان از این امر رضایت نداشتند. مرگ محمود و متعاقب آن کشته شدن اسرائیل به وسیله زهر و به دستور سلطان مسعود<sup>۷</sup>، برای سلجوقیانی که از قبل دنیال بهانه‌ای بودند تا به خراسان حمله کرده و

۱- بناکتی، فخرالدین داود: *تاریخ بناکتی*، به کوشش دکتر جعفر شمار، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۳۸، ص ۲۲۶.

۲- منهاج سراج، محمدعلی بن عثمان: *طبقات ناصری* ج ۱، تصحیح عبدالحی حبیبی، کتب ایران، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۴۷.

۳- قزوینی، عبداللطیف: *لب التواریخ*، ص ۴۸-۲۴۷.

۴- قزوینی، عبداللطیف: *همان*، ص ۲۴۸.

۵- قزوینی، عبداللطیف: *همان*، ص ۲۴۷.

۶- راوندی، محمدبن علی بن سلیمان: *راحة الصدور و آیه السرور*، تصحیح محمد اقبال، امیر کبیر، ۱۳۴۶، ص ۸۷.

۷- آقسرائی، محمدبن محمود: *تاریخ سلاجقه یا مساهرة الاخبار و مسایرة الاخبار*، تصحیح دکتر عثمان توران، اساطیر، تهران، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۴.



قدرت را به دست گیرند، بهانه خوبی بود. خصوصاً این که اسرائیل سلجوقیان را برای به دست گرفتن قدرت و ملک توصیه به اتحاد و برادری نموده بود.<sup>۱</sup>

«در عهد سلطان مسعود که توجهی به خطر ناشی از این قوم نداشت و بکر و فر آنان اعتنا نمی کرد سلاجقه به تدریج بر جرأت خود افزودند و پای از گلیم خویش فراتر نهادند و شهرهای آباد خراسان را مورد حملات خود قرار دادند». چون خبر تعدی و تجاوز سلجوقیان به اموال مردم به مسعود رسید فرمان داد تا سپاهی به فرماندهی بکتغدی با هزار بار سلاح و صد بار در هم و دینار و چند زنجیر فیل به جنگ سلجوقیان بروند. در این جنگ سلجوقیان پیروز شدند. دلیل این جنگ این بود که سلجوقیان از مسعود تقاضا کرده بودند که مسعود نواحی نساءفراوه و مواضعی که بر سر بیابان است را به اقطاع به سلجوقیان واگذار نماید و مسعود این امر را رد کرده بود و سپاهی را به فرماندهی بکتغدی به جنگ آنها فرستاده بود. در سال ۴۲۹ قمری سلجوقیان شهرهای کنار بیابان چون مرو و سرخس را تصرف کردند و تقاضا کردند که تمام خراسان به آنها واگذار شود. سلطان مسعود سبازی حاجب را با لشکری گران برای مقابله با سلجوقیان فرستاد که این لشکر هم شکست را پذیرفت. و سلجوقیان بر خراسان مستولی شدند.

آسانی کار سلجوقیان در این فتوحات گویا ناشی از گرایشی است که مردم بومی - برای پایان بخشیدن به غارتها و زیانهای اقتصادی که ترکان غز به آنها وارد می کردند - از خود نشان داده اند و چون غزنویان امنیت کافی را در مقابل تهاجمات غزها ایجاد نکرده بودند و نسبت به مردم سیاست مالی ظالمانه و ستمکارانه ای داشتند، مردم از آنها حمایت نکردند، همین ناراضی در سال ۴۲۵ قمری باعث شده بود که طبقات ناراضی شورشی در نیشابور بر پا کنند که این شورش به کمک امیر کرمان که اتفاقاً در نیشابور حضور داشت سرکوب شد.

۱- شبانکاره ای: مجمع التساب، به تصحیح میر هاشم محدث، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۹۷.

بنداری اصفهانی در زبده النصره و نخبه العصره به فتح طوس توسط سلجوقیان اشاره می‌کند و می‌گوید: «شهنه نیشابور وقتی که سلجوقیان طوسی را گرفتند [سپاهی تجهیز کرد و بناگاه بنه و گله سلجوقیان را غارت کرد... سلجوقیان برزم وی و جماعت وی تحریک شدند آتش جنگ افروخته شد و تیز از دو سو در حرکت آمد. سلجوقیان نیشابور را شکست دادند و از آنان کشته و اسیر گرفتند سپس تا نیشابور در کشیدند و به این شهر وارد شدند شهر نیشابور را از نگهبانان خالی دیده و از فرصت استفاده کردند و شهر را متصرف شدند این واقعه در ماه رمضان سال ۴۲۹ قمری اتفاق افتاد.<sup>۱</sup>» پنهان نماند که سلجوقیان مستقیماً به نیشابور نیامدند بلکه ابتدا ابراهیم ینال را به نیشابور فرستادند تا مقدمات رفتن طغرل را فراهم کند. ابراهیم ینال وقتی که به نزدیک نیشابور رسید به وسیله رسولی به نیشابور بیان خبر داد که: «بوی مقدمه طغرل و بیغوست. اگر جنگ خواهید کرد تا باز گردد و آگاه کند و اگر نخواهید کرد تا در شهر آید و خطبه بگرداند که لشکری بزرگ بر اثر وی است.<sup>۲</sup>» مردم نیشابور بعد از مشورت با بزرگان شهر آمدن طغرل نیشابور را پذیرفتند «سپس رسول ابراهیم را بخواندند که ما رعیتیم و خداوندی داریم و رعیت جنگ نکند. امیران را ببايد آمد که شهر پیش ایشان است. و اگر سلطان را ولایت بکار است. بطلب آید یا کسی بفرستد.<sup>۳</sup>» وقتی ابراهیم خبر موافقت نیشابوریان به آمدن طغرل به شهرشان را شنید به نیشابوریان پیغام داد که سخت نیکو دیده آید و سخن خردمندان گفته. و در ساعت نیشتم به طغرل و حال باز نمودم. که مهترما اوست... من [ابراهیم] فردا به شهر خواهم آمد و به باغ خرمک نزل کرد. تا دانسته آید.<sup>۴</sup>»

۱- بنداری اصفهانی: تاریخ سلسله سلجوقی (زبده النصره و نخبه العصره)، ترجمه محمد حسین

جلیلی، انتشارات فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۳۶، صص ۶-۷

۲- بیهقی، ابوالفضل: همان، ص ۷۲۸.

۳- بیهقی، ابوالفضل: همان، ص ۷۲۸.

۴- بیهقی، ابوالفضل: همان، ص ۷۳۰.

اعیان نیشابور چون مطلع شدند که ابراهیم ینال فردا به باغ خرمک می آید باغ خرمک را برای استقبال از او آماده کردند و سالار بوزگان در این بین برای ترکمانان کمر همت بسته بود و موفق امام صاحب حدیثان و دیگر اعیان شهر جمع شوند و به استقبال ابراهیم ینال و تنها قاضی صاعد و سید زید نقیب علویان که نرفتند.<sup>۱</sup>

روز بعد ابراهیم ینال برادر ناتنی طغرل با حدود سیصد سپاهی و همراه بدون تجمل و تشکیلات خاصی به باغ خرمک آمد. مردم هر روز به دیدار او می رفتند و ابراهیم در روز آدینه به مسجد جامع آمد و خطبه به نام طغرل خواند و نمازگزاران<sup>۲</sup>. در این امر نباید نقش سالار بوزگان و سه، چهار هزار مرد<sup>۳</sup> او، که ابراهیم ینال را همراهی می کردند نادیده گرفت.

#### نقش سالار بوزگان در تصرف نیشابور توسط سلجوقیان:

قبل از به وزارت رسیدن کندی دست کم چهار نفر وجود داشتند که قبل از ورود سلجوقیان به بغداد و زارت طغرل را عهده دار بودند که اولین آنها سالار بوزگان بود<sup>۴</sup>. وی در سال ۴۳۶ قمری وزیر طغرل شد<sup>۵</sup> و در روزگار غزنویان رئیس شهر نیشابور بود و هنگام ورود سلجوقیان به نیشابور به آنها پیوست<sup>۶</sup>. هنگام ورود طغرل سلجوقی به نیشابور هم «در بین راه طغرل به امام موفق و سالار بوزگان سخن می گفت و کارها را به سالار

۱- بیهقی، ابوالفضل: همان، ص ۷۲۰.

۲- بیهقی، ابوالفضل: همان، صص ۳۱-۷۳۰.

۳- بیهقی، ابوالفضل: همان، ص ۷۳۱-۷۳۰.

۴- کارلاکلوزنر، اتر: *دیوانسالاری در عهد سلجوقی، (وزارت در عصر سلجوقی)*، ترجمه یعقوب آژند، امیر کبیر تهران، ۱۳۶۳، صص ۷۲-۷۳.

۵- لمبتن، آن.ک.س: *تداوم و تحول در تاریخ ایران میانه*، ترجمه یعقوب آژند، نشر نی، تهران، ۱۳۷۲، صص ۳۲۵.

۶- کارلاکلوزنر، اتر: همان، صص ۷۲-۷۳؛ لمبتن، آن.ک.س: همان، صص ۳۲۵.

بوزگان واگذار می کرد.<sup>۱</sup> طغرل از سالار بوزگان خواست تا «تشکیلات دولت جدید را که سلجوقیان او را مکلف به برقراری و تنظیم آن کرده بودند اداره نماید»<sup>۲</sup>. در هنگامی که سلجوقیان به خلیفه عباسی نامه می نویسند و به نوعی تقاضای مشروعیت بخشیدن به فرمانروایی خود از خلیفه می نمایند این نامه را توسط معتمد ابواسحاق الففّاعی می فرستند وزیر و پیشکار و دستور و کارگزار سلجوقیان همین سالار بوزگان بود.<sup>۳</sup>

### طغرل سلجوقی

طغرل در رمضان سال ۴۲۹ قمری وارد نیشابور شد<sup>۴</sup> و در شادیاخ بر تخت سلطان مسعود تکیه زد<sup>۵</sup> و خود را سلطان خواند. سلجوقیان به محض تصرف نیشابور قصد غارت شهر را داشتند اما طغرل که در این هنگام بزرگ و فرمانروای سلجوقیان بود به دنبال راهی می گشت که سلجوقیان را از این هدف شومشان باز دارد به همین منظور از احساسات مذهبی سلجوقیان استفاده کرد و گفت: «ما در ماه حرام [رمضان] هستیم پرده‌ی احترام این ماه را پاره نکنیم و سد آن نشکنیم حاجتی از چپاول برآورده نمی شود. . .»<sup>۶</sup> این اقدام طغرل را در جلوگیری از سرقت و دست درازی به اموال مردم را عده ایاز سلجوقیان به حساب سبک عقلی طغرل گذاشتند و او را سبک عقل خواندند. طغرل هم برای این که موقتاً از قتل و غارت سلجوقیان جلوگیری کند به آنها گفت: «مهلت بدهید

۱- بیهقی، ابوالفضل: همان، ص ۷۲۲.

۲- کارلاکلوزنر، اتر، همان، صص ۷۲-۷۳.

۳- راوندی، محمدبن علی بن سلیمان: همان، ص ۱۰۴.

۴- نیشابوری، ظهیر الدین: سلجوقنامه، ناشر کلاله خاور، تهران، ۱۳۳۲، ص ۱۵؛ بنداری اصفهانی، همان، صص ۶-۷.

۵- بیهقی، ابوالفضل: تاریخ بیهقی، ص ۷۲۲؛ نیشابوری، ظهیر الدین: همان، ص ۱۵.

۶- بنداری اصفهانی: همان، صص ۸-۷.

که بقیه روزهای رمضان بگذرد هر چه می خواهید پس از عید فطر انجام دهید<sup>۱</sup>. دیری نگذشت که نامه ای از خلیفه عباسی به سلجوقیان رسید که در این نامه آنها را از خرابی شهرها و قتل و غارت ترسانده بود این نامه باعث شده طغرل در جلوگیری کردن از حمله سپاهش به نیشابور یان موفق شود.

طغرل در نیشابور دست به اقدامات مهمی زد که این اقدامات از جنبه های مختلف دارای اهمیت بسزایی است. وی بر اجرای رسوم نیک و از بین بردن بدعتها تأکید داشت از رسوم گذشته آنچه را که شایسته بود حفظ و آنچه را که ناپسند بود، منسوخ نمود. در روز یکشنبه و چهارشنبه برای رسیدگی و احقاق حقوق می نشست و به گسترش دادگری می پرداخت<sup>۲</sup>. طغرل به گسترش علم توجه نشان می داد و به سال ۴۳۹ قمری دستور داد که مدرسه ای در نزدیک بازار سراجان عمارت کنند و در این سال مشغول بنای آن بودند<sup>۳</sup>. طغرل در نیشابور به دنبال نویسنده ای می گشت که عربی و فارسی بداند و در هر دو زبان، زبان آور باشد و موفق پدر بوسهل طغرل را به عمیدالملک که جوانی با فکر پیر بود راهنمایی کرد<sup>۴</sup> و عمیدالملک در سال ۴۱۵ قمری در ده کندر که از دهات نیشابور است متولد شد<sup>۵</sup>. و از سال ۴۴۸ قمری تا سال ۴۵۵ قمری وزیر طغرل بود<sup>۶</sup>. کندی در مذاکرات ازدواج دختر خلیفه با طغرل بیگ نقش اساسی بازی کرد<sup>۷</sup>.

۱- بنداری اصفهانی: همان، صص ۸-۷.

۲- بنداری اصفهانی: همان، صص ۸.

۳- ناصر خسرو قیادیانی، ابومعین: همان، ص ۴.

۴- بنداری اصفهانی: همان، ص ۳۶.

۵- نخجوانی، هند و شاه: تجارب السلف، به اهتمام و تصحیح عباس اقبال، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۶۱.

۶- لمبتن، آن.ک.س: همان، صص ۳۲۶-۳۲۵.

۷- لمبتن، آن.ک.س: همان، صص ۳۲۶-۳۲۵.

طغرل در سال ۴۵۵ قمری، دستور بر چیده شدن اعتقادات اشعری را از منابر خراسان صادر نمود. تا مذهب شافعی تضعیف گردد در این مسأله به نظر می رسد که عمیدالملک نقش داشته است چرا که وی حنفی متعصبی بود و آرزوی بر اندازی مذهب شافعی در نیشابور را داشت. این مسأله مورد حمایت طغرل بوده است ولی گویا پیشرو در این زمینه عمیدالملک بوده است.<sup>۱</sup>

بعد از بر تخت نشستن طغرل در نیشابور تنها شهری که به نام طغرل خطبه خوانده شد بلخ بود، مسعود به بلخ رفت و یک سال و شش ماه در بلخ بود و در محرم سال ۴۲۹ قمری همراه با هفتاد هزار سوار و سی هزار پیاده عازم جنگ سلجوقیان شد. چغری بیگ برادر طغرل هم از مرو عازم سرخس شد و در آنجا طغرل و عمش به او پیوستند، مسعود ترسید و از راه صلح وارد شد، اما صلحی صورت نگرفت مسعود به هرات رفت و طغرل رهسپار نیشابور شد چغری بیگ هم به طرف مرو رفت. مسعود چون سلجوقیان را در حال تسلط به اوضاع می دید به نیشابور تاخت<sup>۲</sup> و طغرل هم شهر را خالی گذاشت و مسعود در نیمه ربیع الآخر سال ۴۳۱ قمری به نیشابور<sup>۳</sup>، اردوگاه زمستانی<sup>۴</sup> خویش رسید. سوری نیشابور دستور داده بود که تخت مسعود که طغرل بدان نشسته بود و فرش صقّه پاره کرده بودند و به درویشان داده بودند و تختی از نو ساخته و مرمت نمود. و امیر مسعود نیز از این امر خوشش آمده بود.<sup>۵</sup> مسعود روز شنبه دو روز از جمادی الآخر مانده برابر با دهم

پرتال جامع علوم انسانی

- ۱- لمیتن، آن.ک.س: همان، ص ۲۵۹.
- ۲- میر خواند، محمدبن خاوندشاه بلخی، *روضه الصفا*، ج ۲، تلخیص دکتر عباس زرباف، علمی، تهران، ۱۳۷۳، ص ۶۶-۶۱.
- ۳- بیهقی، ابوالفضل: همان، ص ۸۰۹.
- ۴- اشپوار، برتولد: *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ص ۲۲۱-۲۲۰.
- ۵- بیهقی، ابوالفضل: همان، ص ۸۰۹.

نوروز از نیشابور به طرف طوس حرکت کرد<sup>۱</sup> و در سال ۴۳۱ یا ۴۳۲ قمری<sup>۲</sup> در ناحیه دندانقان در نزدیکی سرخس در جنگ سختی که روی داد مسعود شکست خورد<sup>۳</sup>. بعد از پیروزی سلجوقیان در دندانقان سلجوقیان خیمه ای بزدند و تخت زدند و طغرل برای بار دیگر بر تخت نشست. و همه اعیان بیامدند و به امیری خراسان به او سلام کردند<sup>۴</sup>.

طغرل بیگ بعد از فتح نیشابور به سال ۴۲۹ قمری/۱۰۲۷ میلادی آن را به پایتختی انتخاب کرد<sup>۵</sup>. و مرکز اصلی امپراطوری سلجوقی در زمان سلطنت طغرل بیگ ری و نیشابور بود، اما برای دوازده سال اصفهان اقامتگاه اصلی وی محسوب می شده است<sup>۶</sup>. طغرل سرانجام در هشتم رمضان سال ۴۵۵ قمری به علت رعاف در گذشت، مدت حیات وی هفتاد سال و دوره‌ی سلطنتش بیست و شش سال بود<sup>۷</sup>.

### آلب ارسلان و ملکشاه سلجوقی

وقتی که چغری بیگ در خراسان وفات کرد طغرل فرزندش آلب ارسلان را به جای وی برگزید. و هنگامی که خود طغرل درگذشت چون از فرزندان طغرل کسی نبود که بتواند سلطنت را بر عهده بگیرد، آلب ارسلان برادرزاده‌ی وی بر تخت تکیه زد<sup>۸</sup>.

- 
- ۱- بیهقی، ابوالفضل: همان، ص ۸۱۶
  - ۲- گردیزی، ابو سعید: تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳، ص ۴۳۷؛ میر خواند: همان، ص ۶۶۱.
  - ۳- میر خواند: همان، ص ۶۶۱
  - ۴- میر خواند: همان، ص ۶۶۱
  - ۵- بیهقی، ابوالفضل: همان، ص ۸۲۲
  - ۶- لاکهارت، همان، ص ۳۴۲
  - ۷- لمبتن، آن.ک.س: سیرری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۹.
  - ۸- خواندمیر، حبیب السیر ج ۲، زیر نظر دکتر محمود دبیرسیاکی، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲، ص ۴۸۶.
  - ۹- شبانکاره‌ای، همان، ص ۱۰۰.

از حوادث مهمی که در اوایل سلطنت آلب ارسلان و به فاصله یک سال از حکومت او اتفاق افتاد، کشتن عمید الملک کندری در شهر نسا و به دستور آلب ارسلان و به کوشش و سعایت خواجه نظام الملک می باشد.<sup>۱</sup> در اوانی که سلطان آلب ارسلان عمید الملک را نزد خوارزمشاه فرستاد برای خطبه دختر او، به آلب ارسلان خبر رسید که عمید الملک دختر را برای خود خواستگاری کرده است. چون این خبر به عمید الملک رسید ریش خود را تراشید و خود را مقطوع النسل کرد و این کار باعث نجات موقت وی شد و با تلاشی که نظام الملک به خرج داد در شانزدهم ذی حجه سال ۴۵۶ قمری عمید الملک را به قتل رساندند و از عجایب آنکه آلت تناسلی او را در خوارزم، سر و دماغ وی را در نیشابور و بدن وی را در زادگاهش کندر دفن نمودند.<sup>۲</sup>

در زمان حکومت آلب ارسلان و پسرش ملکشاه که هر دو تا حد زیادی متکی به وزیر ایرانی و قدرتمند خویش خواجه نظام الملک بودند حکومت سلجوقی به اوج رسید.<sup>۳</sup> نظام الملک مؤسس نظامیه است و هدف او از توسعه نظامیه ها، احتمالاً آماده کردن مأمورین دولتی بود که با احکام اسلامی (تسنن) بار آمده باشند و جای دبیران سابق را گرفته و به اجرای خط مشی های سیاسی بپردازند. ثانیاً با استفاده از عملیاتی که در این مدارس نظامیه تربیت می شدند امیدوار بود که بتواند به توده‌ی مردم سلطه پیدا کرده و از گسترش فرقه اسماعیلی که موجودیت دولت را به خطر انداخته بود جلوگیری کند.<sup>۴</sup>

یکی از رویدادهای دیگر دوره آلب ارسلان جنگ با رومیان است. وی بعد از جنگ با رومیان به طرف اصفهان رفت چرا که شنیده بود که برادرش سرکشی نموده است. برادر

۱- راوندی، محمدبن علی بن سلیمان: همان، صص ۱۱۸-۱۱۷.

۲- خواند میر، همان.

۳- کلیفورد باسورث، ادموند: سلسله های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، مؤسسه مطالعات و تحقیقات

فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۸۱

۴- لمبتن، آن.ک.س: همان، صص ۲۱-۲۰.



آلب ارسلان قاورد (قاروت) وتلی کرمان بود، چون به نواحی بردسیر رسید، رسول ملک قاورد آمد عرضه داشت که مطیع است. سپس آلب ارسلان راهی طیس شد و از طیس به نیشابور رفت در نیشابور به او خبر دادند که رسولی که برای خواستگاری دختر خان ترکستان برای پسرش ملکشاه به ترکستان رفته بود با دختر خان ترکستان از جیحون عبور کرد، و به سمت نیشابور می آید، با شنیدن این خبر سلطان فرمود تا شهر را آذین بستند و دختر خان را با جلال تمام، به نیشابور آوردند. و در روز زفاف چندان صله و احسان به مستحقان رسانیدند که در شهر نیشابور از فقر نشان نماند. بعد از جشن عروسی ملکشاه را ولیعهد خود گردانید<sup>۱</sup>. و پس از آن «مبنای قلعه ای استوار در نواحی شادیاخ فرمان داد و نفیس و ذخایر در آن قلعه نهاد»<sup>۲</sup>

آلب ارسلان در سالهای پایانی سلطنت خود روی به ماوراء النهر نهاد و قلعه برم را گرفت. کوتوال قلعه را بیاوردند و از وی سؤالاتی پرسیدند که وی جواب درشت داد سلطان آلب ارسلان دستور داد که او را تنبیه کنند<sup>۳</sup> در این هنگام یوسف کوتوال کاردی کشید و قصد جان سلطان کرد. غلامان خواستند جلو او را بگیرند که سلطان چون به تیر اندازی خود اطمینان کامل داشت غلامان را از این کار منع کرد و سه تیر به طرف یوسف انداخت که از بدشانسی هر به تیر به خطا رفت و یوسف به سلطان رسید و سلطان را مجروح کرد، سعدالدوله عارض نیز که می خواست جلو برود رخم خورد و اطرافیان همه پراکنده شدند و یوسف کوتوال همچنان کارد در دست داشت تا این که جامع فراش

۱- میر خواند، همان، مجلد دوم، ص ۶۶۹

۲- میر خواند همان، ص ۶۶۹

۳- بناکتی، فخرالدین داود همان، ص ۲۳۰.

۴- مؤید ثابتی، علی: تاریخ نیشابور، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۵۰.

نیشابوری<sup>۱</sup> میخکوبی بر سرش زد و او را کشت<sup>۲</sup>. و آلب ارسلان هم در سال ۴۶۵ هـ. ق. به زخم تیغ یوسف در گذشت.

بعد از مرگ آلب ارسلان ملکشاه به حکومت رسید. در اوایل حکومت ملکشاه و در سال ۴۶۷ قمری برادرش تکش در نیشابور عصیان نمود و متحصن گشت. سلطان ملکشاه بعد از محاصره‌ی نیشابور بر وی دست یافت و در چشمان برادر میل کشید<sup>۳</sup>.

سال ۴۷۳ قمری سلطان ملکشاه به ری رفت و از سپاه سان دید و هفت هزار از سپاهیان را که وضع آنها رضایت بخش نبود اخراج کرد آنها نیز نزد برادر تکش [خوارزمشاه] که د پوشتنج بود رفتند و تکش خوارزم شاه با اضافه کردن آن عده به سپاه خویش قوت گرفت و علیه ملکشاه عصیان وزید و بر مرو شاه جهان و ترمذ و ... چیره گردید و با طمع تصرف خراسان نهاد. گزارش کارهایی که تکش خوارزمشاه انجام داده بود به سلطان ملکشاه رسید و هر چه سریعتر به سوی خراسان رهسپار شد. و پیش از آن که تکش خوارزم شاه بر نیشابور چیره گردد به آنجا رسید و تکش نیز با نزدیک شدن سلطان آگاه شد از نیشابور روی برتافت<sup>۴</sup>.

مرکز حکومت دولت سلجوقی در دوره‌ی حکومت ملکشاه به طور متناوب در شهرهای نیشابور، ری و اصفهان بود<sup>۵</sup> و نیشابور در زیر لوای سلاجقه و خصوصاً سلطان جلال‌الدین ملکشاه از نظر مرکزیت علمی بحق شهره‌ی آفاق گشت<sup>۶</sup>.

- 
- ۱ - حمدالله مستوفی: همان، ص ۴۳۳.
  - ۲ - منهاج سراج: عثمان بن محمد: همان، ج ۱، ص ۲۵۲.
  - ۳ - حمدالله مستوفی: همان، ص ۴۳۴.
  - ۴ - مستوفی بافقی، محمد مفید: جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار، کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۳۳۲، ج ۱، ص ۴۶؛ میر خوند، همان، مجلد دوم، ص ۶۷۲.
  - ۵ - ابن الاثیر، عزالدین علی کامل: همان، ج ۱۷، ص ۹۶-۹۵.
  - ۶ - راوندی، مرتضی: تاریخ تحولات اجتماعی، (سه جلد در یک جلد) شرکت سهامی کتب جیبی، تهران ۱۳۵۸، ج ۲ (از مجموعه سه جلدی) ص ۵۵۲.
  - ۷ - لاکهارت: همان، ص ۳۲۲.

ملکشاه بعد از سی و هشت سال زندگی و بیست سال سلطنت<sup>۱</sup>، در حالی درگذشت که پس از مرگش سلجوقیان ایران و عراق بر اثر اختلافات و نفاقهای داخلی متزلزل گشتند. هر چند در خراسان آنجا که سلطان سنجر ابتدا به عنوان حکمران و سپس مدت شصت سال زمام امور را در دست گرفت اما هنوز دولت سلجوقی از ثبات و وحدت برخوردار بود.<sup>۲</sup>

### از برکیارق تا سنجر

بعد از مرگ ملکشاه، برکیارق برای دست یابی به حکومت با افرادی که مدعی حکومت بودند جنگید. مدعیان عبارت بودند از: در آذربایجان اسماعیل بن یاقوتی دایی برکیارق، امیر شام تتش که عموی برکیارق بود و در خراسان ارغو عموی برکیارق و حاکم مرو و از همه مهمتر برادرش محمد که بین این دو تن برای رسیدن به حکومت پنج نوبت با هم جنگیدند<sup>۳</sup>، به عنوان مثال، یک پیکار در محلی به نام کور شنبه اتفاق افتاد که منجر به شکست برکیارق شد و برکیارق بعد از شکست با پنجاه سوار به اسفراین و سپس به نیشابور رفت و در نیشابور دست به اقدامات زشتی زد. برکیارق «ناموران شهر را توقیف کرد و به ارکان شهر و دانشمندان دشنام داد»<sup>۴</sup>

علاوه بر این «فخر الاسلام ابوالقاسم بن امام ابوالمعالی جوینی در زنجیر برکیارق وفات کرد»<sup>۵</sup>. جنگ دیگری که بین این دو برادر روی داد این گونه بود که «برکیارق با پانزده هزار سپاهی قصد همدان کرد و برادرش محمد در همدان با هفت هزار سپاهی بود

۱- میر خواند: همان، مجلد دوم، ص ۶۷۷.

۲- کلیفورد ادموند بوئورث: همان، ص ۱۸۲.

۳- پیر نیاه حسن؛ اقبال، عباس؛ تاریخ ایران از آغاز تا پایان قاجاریه، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۷۵ بخش دوم کتاب، ص ۳۴۷.

۴- بنداری اصفهانی: همان، ص ۳۱۲.

۵- بنداری اصفهانی: همان، ص ۳۱۲.

دو برادر به یکدیگر برخوردند و به شدت آتش جنگ را افروختند<sup>۱</sup> در این جنگ سلطان محمد شکست خورد و به گرگان رفت و چون خبر به سنجر که در خراسان بود رسید دل سلطان سنجر به حال او سوخت و مال بسیار برایش از نیشابور فرستاد<sup>۲</sup>.

قبل از جنگ برکیارق با برادرش در همدان، و چهار سال قبل از آن، سلطان برکیارق سپاهی برای برادرش سنجر تجهیز کرد و برای مقابله و نبرد با عمویش ارسلان ارغون فرستاد این سپاه چون به دامغان رسید از خبر قتل ارغون مطلع شد و همان جا اقامت کردند تا سلطان برکیارق به آنها پیوست و به نیشابور رهسپار شدند و در پنجم جمادی الاولی سال ۴۹۰ قمری به نیشابور رسیدند و بدون جنگ آنجا را تصرف کردند<sup>۳</sup>.

و بالاخره سلطان برکیارق در شهر بروجرد و در سال ۴۹۸ قمری وفات کرد<sup>۴</sup> و حکومت به سلطان محمد و بعد از او به سنجر رسید. در یکی از سالهای ۴۸۹ یا ۴۹۰ قمری<sup>۵</sup>، سلطان برکیارق حکومت خراسان را به برادر خود سلطان سنجر داد. در دوره‌ی حکومت سنجر جنگ مهمی روی داد که عواقب بسیار شدید و وخیمی برای اهالی نیشابور در پی داشت. جنگی بین سلطان سنجر و غزها روی داد و در این جنگ سلطان سنجر به اسارت غزها در آمد و سنجر چند سالی از اواخر عمرش را در بند غزان گذراند.

سلطان سنجر در مدت اسارت به خاطر این که زنش ترکان خاتون هم اسیر غزلان بود و می ترسید که اگر فرار کند ترکان در دست غزان بماند دست به فرار نمی زد<sup>۶</sup> تا اینکه در سال ۵۵۱ قمری ترکان

۱- بنداری اصفهانی: همان، ص ۳۱۲.

۲- بنداری اصفهانی: همان، ص ۳۱۳.

۳- بن الاثیر، عزالدین علی بن کامل: همان، جلد ۱۷، ص ۲۴۱.

۴- بنداری اصفهانی: همان، ص ۳۱۴.

۵- قزوینی، عبد الله الطیف: همان، ص ۱۷۸.

۶- مستوفی، حمد الله: همان، ص ۴۴۱.

۷- میرخواند همان، مجلد دوم، ص ۶۸۷.

خاتون درگذشت<sup>۱</sup> و سلطان سنجر به فکر فرار افتاد و موفق به فرار شد ولی تیر اجل به وی فرصت حکومت دوباره نداد و در سال ۵۵۲ در طرابلس مرو در گذشت<sup>۲</sup>.

### غزان در نیشابور و پایان کار سلاجقه بزرگ

در مدتی که سنجر اسیر غزان بود، غزان شهرهای مرو و نیشابور را به باد غارت و تاراج گرفتند و ابتدا مرو را مورد هجوم و تاراج خود قرار دادند و مردم را مجبور می کردند و شکنجه می دادند که محل دقائن خود را نشان دهند خلاصه از شهر مرو بعد از غارت غزان جز تلی خاکستر باقی نماند<sup>۳</sup>.

سپس متوجه نیشابور شدند. در این هنگام سپاه غزان نسبت به سپاهی که مرو را غارت کرده بود سه برابر بود چرا که افراد دیگری نیز به امید به دست آوردن ثروت به آنها پیوسته بودند. مردم نیشابور ابتدا تلاش کردند که غزان در کار خود موفق نشوند و در اول جنگ قومی از غزان را کشتند چون خبر این حادثه به غزان رسید غزان دست جمعی به سوی شهر هجوم آوردند.

عده زیادی از مردم به امید این که در مسجد و خانه خدا جانشان در امان خواهد بود گریختند و به مسجد جامع پناه آوردند و نمی دانستند که آن غزان وحشی و دور از تمدن برای مسجد و هر مکان دیگری تفاوت قائل نمی شوند. غزان شمشیر کشیدند و آنقدر انسان کشتند که جسد کشته ها در میان خون ناپدید شد. غزان در دهان مردم خاک می ریختند تا اگر چیزی در زیر زمین پنهان کرده اند آشکار کنند. مردم از ترس غزان روزها در چاهها و کاریزها مخفی می شدند و شب هنگام به مشاهده‌ی مفاصلی که غزان ایجاد

۱ - میرخواند همان، مجلد دوم، ص ۶۸۷

۲ - منهاج السراج، علی بن عثمان: همان، ج ۱، ص ۲۴۲.

۳ - پرویز، عباس: تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهیان، کتب ایران، تهران، ۱۳۵۱، ص ۱۳۱.

کرده بودند می نشستند. این قتل و غارتها، موجب کشته شدن هزاران نفر شد و نیز هزاران دینار خسارت مالی در پی داشت.<sup>۱</sup>

غزان به علما و فضلا هم رحم نمی کردند و علمایی چون عبدالرحمن اکاف که مقتدای مشایخ عالم بود و نیز محمد یحیی که پیشوای اهل عراق و خراسان بود را کشتند و در دهانشان خاک کردند.<sup>۲</sup>

«نیشابور تا نیمه های قرن ششم زیباترین [و] آبادترین شهر مملکت ما بود تا اینکه در خلال سال پانصد و چهل و هشت ترکان غز به سلطان سنجر شوریدند و ... نیشابور را زورزورکی فتح کردند ... و پس از کشتار او تاراج نامردی های بیشمار این شهر باستانی را آتش زدند و همه را خاکستر کردند.<sup>۳</sup>»

نیشابور در قدیم به خاطر نزاعهای محله ای معروف بوده است<sup>۴</sup>، بعد از رفتن غزان نیز اختلاف مذهب و دشمنی های گذشته باعث شد که هر شب فرقه ای محله فرقه ای دیگر را آتش می زد تا آنچه از دست غزان جان سالم بدر برده بود نیز از بین رفت و قحطی اتفاق افتاد و بازماندگان تیغ و شکنجه غزان این بار بمردند. قومی از علویان شهرستان کهن را آباد کرده بودند و بر برجها منجنیق نصب کرده بودند و ضعفا بازماندگان به ایشان پناهنده شدند.<sup>۵</sup> و دیری نگذشت که شادیاخ از نیشابور اولی زیباتر و آبادتر شد و ویرانه های نیشابور که به کام وحشیان و جانوران درنده تبدیل شده بود<sup>۶</sup> بار دیگر رونقی دوباره گرفت.

۱ - نیشابوری، ظهیرالدین: همان، ص ۵۰

۲ - نیشابوری، ظهیرالدین: همان، صص ۵۱-۵۰

۳ - میرخواند، همان، مجلد دوم، ص ۶۸۷

۴ - محمود غزنوی، زکریا بن محمد بن: *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، مؤسسه علمی اندیشه جوان، تهران ۱۳۶۶، صص ۲۳۶-۲۳۵.

۵ - لمیتن، آن.ک.س: همان، ص ۸۳

۶ - نیشابوری، ظهیر الدین: همان، ص ۵۱

## کتابنامه

- الف) منابع دست اول
- ۱ - آقسرای، محمودبن محمد: *تاریخ سلاجقه مساهره الاخبار و مسایره الاخیار*، تصحیح و اهتمام دکتر عثمان تورات. اساطیر. تهران، ۱۳۶۲.
  - ۲ - ابن الاثیر، عزالدین علی کامل: *تاریخ بزرگ ایران و اسلام*، (جلد ۱۷)، ترجمه علی هاشمی حائری، کتب ایران، تهران. بی تا.
  - ۳ - ابن بطوطه: *سفرنامه ابن بطوطه*، (جلد اول)، ترجمه دکتر محمد علی موحد، آگاه. تهران. ۱۳۷۰.
  - ۴ - ابوالفداء: *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، بنیاد فرهنگ ایران. تهران، ۱۳۴۹.
  - ۵ - بناکسی، فخرالدین ابوسلیمان داود: *تاریخ بناکسی یا روضه اولی الالباب فی المعرفه التواریخ و الانساب*، به کوشش دکتر جعفر شعار. انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۸.
  - ۶ - بنداری اصفهانی: *تاریخ سلسله سلجوقی یا زبده النصر و نخبه العصر*، ترجمه محمد حسین خلیلی بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۳۶.
  - ۷ - بیهقی، ابوالفضل: *تاریخ بیهقی*، به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ۱۳۵۰.
  - ۸ - حافظ ابرو: *جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو*، تصحیح غلامرضا ورهرام. اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰.
  - ۹ - حاکم نیشابوری، ابو عبدالله: *تاریخ نیشابور*، ترجمه خلیفه نیشابوری، تصحیح دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، نشر آگه، تهران، ۱۳۷۵.
  - ۱۰ - جرفادقانی، ابوشرف ناصح بن خلف: *ترجمه تاریخ یمینی به انضمام خاتمه یمینی یا حوادث الایام*، به اهتمام دکتر جعفر شعار، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۷.
  - ۱۲ - جوینی، عظاملک: *تحریری نوین از تاریخ جهانگشای جوینی*، به کوشش منصور ثروت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.

- ۱۳ - خواندمیر: *حیب السیر* (جلد دوم)، زیر نظر دکتر محمود دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۵۳.
- ۱۴ - راوندی، محمدبن علی بن سلیمان: *راعه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق*، تصحیح محمد اقبال انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۵ - شبانکاره ای، محمدبن علی بن محمد: *مجمع الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۶ - القزوینی، عبدالله الطیف: *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه عبدالرحمن شرفکنندی، مؤسسه علمی اندیشه جوان، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۷ - گمنام، *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۸ - گردیزی، ابوسعید: *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.
- ۱۹ - مستوفی، حمدالله: *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- ۲۰ - مستوفی باققی، محمد مفید: *جامع مفیدی*، (جلد اول)، به کوشش ایرج افشار، کتابفروشی اسدی، تهران، ۱۳۴۲.
- ۲۱ - مقدسی ابو عبدالله محمدبن احمد: *احسن التقاسیم فی المعرفة الاقالیم*، ترجمه دکتر علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳۶۱.
- ۲۲ - منهاج سراج، عثمان بن محمد: *طبقات ناصری*، (جلد ۱)، تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۳ - میر خواند، محمدبن خاوند شاه بلخی: *روضه الصفا* (مجلد دوم = جلد ۴ تا ۶)، تلخیص عباسی زرباف، علمی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲۴ - ناصر حسرو قبادیانی، ابومعین: *سفرنامه*، به کوشش دکتر نادر وزین پور، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۳.



- ۲۵ - نخجوانی، هندوشاه: *تجارب السلف*، به اهتمام عباس اقبال، کتابخانه طهوری تهران، ۱۳۵۷.
- ۲۶ - نیشابوری، ظهیری الدین: *سلجوقنامه*، کلاله خاور، تهران، ۱۳۳۲.
- ۲۷ - یعقوبی، ابن واضح: *تاریخ یعقوبی*، (جلد دوم)، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.

#### ب: منابع دست دوم

- ۱ - اشپولر، برتولد: *تاریخ ایران در قرن نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.
- ۲ - بوسورت، کلیفوردالموند: *سلسله‌های اسلامی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱.
- ۳ - پرویز، عباس: *تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهیان*، امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۱.
- ۴ - پیرنیا، حسن؛ اقبال، عباس: *تاریخ ایران از آغاز تا پایان قاجاریه*، خیام، تهران، ۱۳۵۷.
- ۵ - راوندی، مرتضی: *تاریخ تحولات اجتماعی*، (سه جلد در یک جلد؛ جلد سوم)، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸.
- ۶ - کارلاکووتر: *دیوانسالاری در عهد سلجوقی (وزارت در عهد سلجوقی)*، ترجمه یعقوب آژند، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳.
- ۷ - کرزن، جرج، *ایران و قضیه ایران*، جلد اول، ترجمه غ. وحید مازندرانی، علمی و فرهنگی تهران ۱۳۶۲.
- ۸ - گرایلی، فریدون، *نیشابور شهر فیروزه*، خاوران، مشهد، ۱۳۳۷.
- ۹ - لباف خانیکی، رجبعلی: *راهنمای میراث فرهنگی خراسان (۲) شهرستان نیشابور*، مدیریت میراث فرهنگی خراسان، مشهد، ۱۳۷۶.

- ۱۰- لسترنج. گی، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۱ - لمبتن. آن، *تداوم و تحول در تاریخ ایران میانه*، ترجمه یعقوب آژند نشرنی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۱۲- لمبتن. آن. ک. س، *سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام*، ترجمه یعقوب آژند امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳.
- ۱۳ - مولوی، عبدالحمید، *اثر باستانی خراسان*، ج اول، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۴.
- ۱۴ - مؤید ثابتی، سید علی: *تاریخ نیشابور*، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۵.

### ج) مجلات

- ۱ - لاکهارت: «نیشابور»، مجله دانشکده‌ی ادبیات مشهد، سال ۳، شماره ۴، ترجمه عباس سعیدی، سال ۱۳۳۹.
- ۲ - مافی، عزت الله: «جغرافیای تاریخی نیشابور» مجله دانشکده‌ی ادبیات مشهد، سال ۲۶، شماره‌ی ۲، سال ۱۳۷۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی